۰۸ شهریور ۱۳۹۲

آرم جمهوری اسلامی و هویت ملی ما

رضا فرخ‌فال

همان پنج موبد ز ایرانیان
برافراخته اختر کاویان
بفرمود تا جمله بیرون شدند
ز پهلو سوی دشت و هامون شدند
فردوسی: شاهنامه

چرا آرم (نشان) جمهوری اسلامی بر پرچم ایران پس از سه دهه و اندی سال که از عمرش می‌گذرد هنوز و همچنان نشانی ناپرداخته، گنگ و بی‌بنیاد می‌نماید؟ چرا این نقش در هر مجموعه‌ای که به کار رود چه نوشتاری و چه دیداری توازن آن مجموعه را به هم می‌ریزد؟ و مهمتر اینکه، چرا این نشان نمی‌تواند و نتوانسته نمادی از ملیت یا هویت ملی ایران باشد؟

در این نوشته سعی برآن نیست که به جنبه هنری این آرم و ضعف اجرای آن پرداخته شود. پرداختن به این آرم از منظر زیباشناختی بر عهده اهل فن است که از قرار نه در طراحی آن در سال ۱۳۵۹ نقش داشتند و نه حتا در انتخابش. اما حتا اگر نخواهیم تحلیلی زیباشناختی از این آرم به دست دهیم همواره و ناگزیر با این سوال روبه رو هستیم که چرا این آرم نازیباست؟ با نگاهی به میراث هنری عظیم ایرانی و بخصوص هنر ایرانی در قرون اسلامی می‌پرسیم که آیا رگه ای، حسی، مایه و یا مضمونی برگرفته از آن میراث را می‌توان در این آرم یافت؟ اشکال کار این آرم نازیبا و ناراست در کجاست؟

در این نوشته می‌کوشیم از رویکردی نشانه شناختی با پرداختن به ساختار دلالی این آرم برای پرسش‌های بالا پاسخی بیابیم.

پرچم همچون یک چهارچوب (قاب)

به بیانی عام، پرچم نمادی از یک هویت است و پرچم یک کشور بیانی از هویتی ملی. پرچم بدین معنا یک "عرف" یا یک "قرارداد" است. این معانی را بیشتر بشکافیم.

رنگها و نشانها بر پرچم، هرپرچمی، پیش از انکه خود به تنهایی معنای داشته باشند، معنایشان در زمینه یک پرچم و به سخن دقیقتر، در پرچم همچون یک "چهارچوب" (frame) تعیین و تحدید می‌شود. رنگ سرخ بر یک پرچم همان معنایی را ندارد که این رنگ در جاهای دیگر دارد و حتا معنای نمادین آن از یک پرچم تا پرچم دیگر فرق می‌کند. این چهارچوب همه بار بلاغی رنگها و نشانها را ایفاد می‌کند و یا به تعبیر منطقیون آن "حد" و "رسمی" است که رنگها و نشان‌ها به یاری آن هویت یا تعلقی ملی را تعریف و حسی از غرور را نسبت بدان القا می‌کنند.

به لحاظ تصویری، و به سخنی دقیقتر، باید گفت که این چهارچوب یا قاب سازه‌ای جدایی‌پذیر از دیگر سازه‌ها (رنگ‌ها، نشانها، نوشته‌ها) نیست، بلکه حامل کلیت پیام آن‌هاست. در این چهارچوب است که هویت ملی پیوسته و در هر لحظه از نگاه بیننده همچون گزاره‌ای ایجابی با همه‌ی بارهای معنایش در برگرفته می‌شود و در همان حال، همچون گزاره‌ای سلبی، هر آنچه این هویت نیست به بیرون رانده می‌شود. هویت ملی در این چهارچوب و به دلیل این چهارچوب نمی‌تواند چیزی میان زمین و هوا باشد و یا به اصطلاح بر یک "ناجا" no- site دلالت کند. این هویت همواره بیان تعلق به سرزمین مشخصی است حتا اگر آن سرزمین به اشغال درآمده باشد. پرچم همچون یک "قاب" همواره در "درون" قلمرو این تعلق جای دارد هم در آن حال که در سرحد آن است و "مرز" را با "بیرون" تعیین می‌کند.

اگر بپذیریم که جمهوری اسلامی به ناگهان در یک لامکان و لا زمان حادث نشده بود، پرسش این است که آرم مورد نظر چگونه هویت ملی ایران را در چهارچوب پرچم تعریف می‌کند؟ این پرسش خود پرسش اساسی تری را پیش می‌آورد و آن اینکه، آیا به هنگام طرح آرم جمهوری اسلامی چیزی به مفهوم هویت ملی ایرانی در "اذهان" می‌بود؟ پاسخ این است که آری می‌بود، و ما در پرداختن به هویت ملی ایرانی با مفهومی بدون پیشینه و "مستحدث" سر وکار

Web2PDF
converted by Web2PDFConvert.com

نداریم؛ این هویت " جغ امروز" زاده نشده بود. اما به گذشتهٔ نه چندان دور که برمی‌گردیم می‌بینیم که هویت ملی ایرانی در زمان طرح و تثبیت این آرم هویتی اگر نه به کلی ازیاد رفته که بیان شرمگینانه‌ای از تعلقی زیر سوآل بود. در راندن این هویت به موضعی شرمگینانه و تا حد مقهوریت و "قدغن" شدن تنها عملکرد ایدئولوژیک رژیم اسلامی دخیل نبود. د رست است که در گفتمان اسلام سیاسی از دیرباز " امت" به جای " ملت" نشسته بود و" امت گرایی" به جای ملیت گرایی ایرانی تبلیغ و ترویج می‌شد، اما این فقط یکی از رژیم‌های با زنمایی بود. هم زمان و به مواز ات آن، گرایش غالب "چپ" نیز با طرح "از ترناسیونالیسم کا رگری" آرمانی خود هویت ایرانی را منکوب کرده بود. جای شگفتی نیست که می‌بینیم حتا در ادبیات مد رن ایران در سالهای چهل و پنجاه هم در واکنش‌های "شتابزده" به بلاغیات ناسیونالیستی رژیم پادشاهی، این هویت با حسی از غربت و یا تعلقی به "ناکجاآباد" تاخت زده شده بود و یا حتا گاه به ریشخند گرفته می‌شد.[1] امروزه نیز (صرف نظر از تحریفات تاریخی گاه خنده دار پا ره‌ای جریانات قومیت گرا) گرایشی با گرته برداری از دیدگاه‌های به اصطلاح "پسا استعما رگرانه" و تعمیم دلبخواهی آن دیدگاه‌ها به ه رکجا و د ر هر شرایطی، هویت ملی ایرانی را به عنوان مفهومی"برساخته"ی ناسیونالیسم غرب‌گرای عصر مشروطه یا تاریخ نگا ری نژادپرستانهٔ دو ران " رضا شاهی" به زیر سوآل برده است.[2]

تاآنجا که به موضوع این نوشته برمی‌گردد و به کوتاه سخن باید گفت که حتا اگر بپذیریم که ملت به مفهوم مد رن nationمفهومی تا زه و نه چندان خالی از سو تفاهم در گفتمان‌های سیاسی و حقوقی عصر مشروطه بود، اما هویت ملی ایرانی، به معنای حسی از تعلق و یا اشتراک در مجموعه‌ای از یادها و فراموشی ها[3]، پیشینه‌ای بس کهن در حیات تاریخی و فرهنگی ساکنان سرزمین ایران داشته است. برای روشن‌تر شدن این رویکرد به هویت ملی ایرانی در اینجا توضیحاتی ضرو ری است.

هویت ملی همچون هر هویت دیگری خود به خود وجود ندا رد، بلکه پیوسته در زمان ابداع می‌شود. پرچم یکی از نمودهای این ابداع است. یکی از این ابداعات است. هویت ملی را با وجود اشتراکاتش با "هویت فرهنگی" و حتا اگر " ملت " را امری فرهنگ بدانیم، نمی‌توان یکی گرفت. هویت ملی بیشتر ناظر بر تعلق به یک سرزمین است، اما " هویت فرهنگی" به معنایی که در فرهنگ شناسی معاصر مراد و منظور می‌شود، یک " نَهش positioning" ذهنیتی اس ت[4] ناظر بر رگه‌های مش ترک فرهنگی در جوامع امروز باگوناگونی‌ها و اختلاط‌های قومی، زبانی، و یا حتا ملی. پرداختن به هویت فرهنگی رویکردی بیشتر "هم‌زمانی synchronic" را در اصطلاح زبان شناسان می‌طلبد؛ د رحالیکه، هویت ملی آنگونه که در چهارچوب بلاغی یک پرچم با زنمایی می‌شود از نگاهی "د رزمانی diachronic" است که معانی خود را آشکار می‌سا زد. از این منظر، هویت ملی یک "خاطره" است[5].

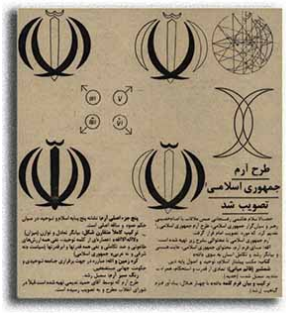

بریده ای از روزنامه‌ی "کیهان"، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۹

هویت ملی ایران (خاطره‌ای جمعی) را به بیانی هرچند استعا ری، هرچند رمانتیک، اما می‌توان به گره‌ای از خاک و خاطره تعبیر کرد. هرخاطره‌ای یک " روایت" است و برای آنکه در اینجا متهم به "ذات‌انگا ری" و داشتن "عصبیت قومی" نشویم اضافه کنیم که این روایت هم زمانمند است و هم ناهمنواخت در تداوم خود؛ هم پیوسته به یک هسته معنایی کشش داشته؛ کانون‌گرا centripetal بوده و خواستار یگانگی و هم در همان حال معنای خود را در لایه‌های گونه‌گون و متداخل روایی خود پراکنده است. کانون گریز centrifugal بوده و در جلوه‌هایی متکثر خود را با زنموده است. برای شناختی از این هویت "ملاحضات تاریخ نگا رانه" به تنهایی پاسخگو نیست، بلکه به "تامل" در تاریخ نیاز داریم[6]. این د رست است که تاریخ مستند سر گذشت گسست‌ها و گسستگی‌های فرهنگی ماست که نسیان‌های هویتی د راز مدتی را به همراه داشته، اما با تامل در بعد نمادین تاریخ ایران می‌بینیم که بیان هنری و ادب پا رسی (آیین‌ها به کنار) پیوسته و به گونه‌ای تجدید شونده فرایادی را در برابر آن نسیان قرار داده‌اند. خود زبان فا رسی پیوسته محمل چنین فرایادی بوده است. این فرایاد[7] همهٔ آن " رهاو رد"ی است که خاقانی باخود از "مدائن" به " شروان" می‌برد. آن "قند پا رسی" است که از شیراز به بنگاله می‌رفت. این فرایاد را نمی‌توان تاحد یک "حافظه جمعی" فر وکاست.

این هویت همچون هر هویتی دیگر چیزی است سیال؛ همواره عرصه توافق‌ها با خود و تفاوت‌ها با "دیگر"ی. ما فقط دریک برش معین تاریخی است که می‌توانیم برای این روند سیال دلالی به معنا یا به یک وجه معنایی ثابت دست پیدا کنیم. برای نمونه بیان نمادینی از هویت ایرانی را، این گرهٔ خاک و خاطره را، در یک برش تاریخی می‌توان مثلا مجسم در نقش سرو (د رخت ز رتشت) دید. سرو از یک سو در ادبیات پا رسی استعاره‌ای از آزادگی، راستی و زیبایی است، اما از سوی دیگر در هنرهای ایرانی همچون نمادی از تداوم این هویت، به ویژه در با زنمودهای پرداخته اش به صو رت سرو خمیده (نقش بته aisley) خود می‌نماید: سروی سرخم کرده در برابر تندباد حوادث (مثلا بادهای تند "استغنا"ی حق به تعبیرآن صوفی به هنگام حمله مغو لان) اما هنوز فرو نیفتاده و ریشه در خاک.[8] جالب اینکه، روایت تاریخ مستند "آرشیو" با روایت نمادین مو رد نظر ما در باره خاستگاه نماد سرو با هم همخوانی دا رند. در شاهنامه در باره سرو کاشمر و کاشتن آن به دست زرتشت آمده است:

یکی شاخ سرو آورید از بهشت

به د روازه شهر کشمر بکشت

تا آنگاه که این سرو می‌بالد و شاخ و بر گ می‌گستراند و "پیام" وجود زیبای آن به هرسوی " کشور" پراکنده می‌شود:

چو چندی برآمد بر این سالیان

ببالید سرو سهی همچنان

چنان گشت آزاد سرو بلند

که بر گرد او بر نگشتی کمند

چو بالا بر آورد و بسیار شاخ

پی افکند گردش یکی خوب کاخ

فرستاد هر سو به کشور پیام

که چون سرو کشمر به گیتی کدام؟

و درباره همان سرو پس از قطع کردن آن به فرمان خلیفه متوکل عباسی در ثمارالقلوب نوشتهٔ خواجه ابومنصور ثعالبی چنین توصیف درخشانی را می‌خوانیم:

«چون [آن سرو] بیوفتاد در آن حدود زمین بلرزید و کاریزها و بناهای بسیار خلل کرد و نماز شام انواع و اقسام مرغان بیامدند چندانکه آسمان پوشیده گشت و به انواع اصوات خویش نوحه و زا ری می‌کردند بر وجهی که مردمان از آن

Web2PDF
converted by Web2PDFConvert.com

تعجب کردند و گوسفندان که در ضلال آن آرام گرفتندی همچنان ناله و زاری آغاز کردند. پانصد هزار درم صرف افتاد در وجوه آن تا اصل آن درخت از کشمر به جعفریه بردند و شاخ‌ها و فروع آن بر هزار و سیصد اشتر نهادند.»

یا نگاه کنید به مجاز سرو در بیت زیر از حافظ و حال و هوای غنوسی "گنوستیک" ایرانیی که از فضای کلام او در این بیت می‌تراود:

به روز واقعه تابوت ما زچوب سرو کنید

که می رویم به داغ بلند با لایی

همنشینی " سرو" و "داغ" در این بیت اتفاقی نیست. ذهنیتی را درپس متن بروز می‌دهد که شالودهٔ بن‌مایه‌ای تکرارشونده در شعر حافظ است. مضمون " داغ" را می‌توان به بیانی دیگر، به صورت استعارهٔ " زخم" در بوف کور هدایت نیز پی گرفت. در همین رمان است که راوی دربارهٔ خود چنین می‌گوید:

"... نمی‌دانم چرا موضوع مجلس همهٔ نقاشی‌های من از ابتدا یک جور و یک شکل بوده است. همیشه یک درخت سرو می‌کشیدم."

شاید بتوان گفت که در میان نویسندگان ایرانی پس از هدایت تنها گلشیری بود که دغدغه این خاطرهٔ مشترک و تداوم ان را به صورت هویت ملی ایرانی داشت. دربرهٔ گمشده راوی است که از زبان یکی از آدمهای داستان می‌خوانیم:

"... من بارها، باور کن، به خواب یا حتا بیداری آن کاروان شتر و شتربان و گردونه‌های حامل شاخه‌های [سرو کاشمر] در نمد پیچیده را دیده ام. باش از کاشمر تا جعفریه همپا شده ام."

همان‌جا و در گریزی به تاریخ مکتوبی دیگر (تاریخ بیهق) و سوزاندن سروی دیگر، سرو فریومد، آن هم دویست و نود و یک سال پس از برانداختن آن سرو اولی، و این‌بار به دست ترکان، از زبان همان آدم چنین نتیجه می‌گیرد:

"از همان وقت است شاید که این سروهای خمیده را بر متن قالی هاشان نقش کرده‌اند. ببین انگار روی خودش خم شده باشد. یا شکسته باشد."

پرچم به عنوان یک نماد یا استعاره پیشینه‌ای بس کهن در میراث هنری ایران و ادب پارسی دارد. آرم پرچم جمهوری اسلامی قرار نبود برای ملتی طراحی شود که ناگهان بر روی نقشهٔ جغرافیایی جهان پرتاب شده است. روایت " درفش کاویان" یا داستان پیش بند چرمی کاوه آهنگر تنها به تاریخ اساطیری تعلق ندارد. در اینجا نیز روایت نمادین/ استعاری با روایت تاریخی "مستند" (بلعمی، طبری، بیرونی و دیگران) هم صدایی دارند و می‌بینیم که هردو نماد پرچم و سرو هویتی سوگوار را بازمی‌نمایانند:

«در جنگ قادسیه بنابر قول مسعودی این درفش گرانبها [درفش کاویان] بدست عربی موسوم به ضراربن الخطاب افتاد که آنرا به سی هزار دینار فروخت، ولی قیمت واقعی آن ۱۲۰۰۰۰۰ دینار بود. در التنبیه همین مؤلف گوید بهای آن درفش ۰۰۰۰۰۰ لاینار بود. از طرف دیگر ثعالبی گوید که سعدبن ابی وقاص سردار عرب این درفش را به سایر خزائن و جواهر یزدگرد که خداوند نصیب مسلمانان کرده بود افزود و آنرا با تاج‌ها و کمرها و طوق‌های گوهرنشان و چیزهای دیگر برداشته بخدمت امیرالمؤمنین عمربن الخطاب برد. عمر گفت آنرا گشوده پاره پاره نمایند و میان مسلمانان قسمت کنند.»[9]

هر خاطره‌ای یک روایت است. هویت ملی ایرانی به عنوان یک روایت، خاستگاه خود را در "اسطوره" زمان گم و گور نکرده است.[10] بلکه پیوسته همچون پادکنشی در برابر کنش "ویرانگر" زمان در کار خود بوده است. این هویت به رغم گسست‌های تاریخی و اگر نه به صورت اشاری بر "ملیت" به مفهوم مدرن کلمه، بلکه همچون فرایادی تاریخی پیوسته در ذهنیت ایرانی خود را تجدید کرده است. پرچم ایران به عنوان نمادی از این هویت در لحظهٔ شکل گیریش به زبان اسطوره (قیام کاوه آهنگر) نه چیزی را باید فراموش کند و نه از چیزی شرمسار باشد.

از نقشی نامو زون

در اینجا با برداشتی از مقوله بندی پیشنهادی پیرس[11] می‌کوشیم تحلیلی از آرم جمهوری اسلامی به عنوان یک نشانه به دست دهیم. بد نیست یادآوری کنیم که پارهای تحلیل‌های نشانه‌شناختی و به ویژه مرسوم آکادمیک آن اغلب به نحوی کسل کننده همان چیزی را می‌گویند که با اندکی دقت و عقل سلیم می‌توان از خود متن دریافت. در احتراز از تحلیل‌هایی از این دست قصد ما صرف توصیف چگونگی دلالت یک نشانه نیست، بلکه تشریح ملازمات معنایی آن نشانه است آنگونه که ما در اینجا به عنوان خوانندگان متن پرچم دریافت می‌کنیم. از این رو اندکی عدول از رویکرد پیرس به وجوه دلالی نشانه‌ها ناگزیر خواهد بود.

می دانیم که رنگها در فرهنگ‌های مختلف معانی مختلفی دارند. در یک فرهنگ خاص نیز، رنگ سرخ بر گل برگ گل سرخ نه همان معنایی را می‌دهد که برپرچم یک کشور؛ و همین رنگ سرخ بر پرچم ایران همان معنایی را نمی‌دهد که زمانی بر پرچم شوروی سابق می‌داد. اما حتا با نگاهی به مقوله بندی پیرس می‌بینیم که رنگ سرخ در زمینه یک پرچم هم دارای وجه دلالی نمودا ری است و هم در وجهی نمادین (به مفهوم نشانه شناختی کلمه) خود می‌نماید؛ بدین معنا که، دلالت آن هم بر مبنای مجاورت (مجاورت با خون) است و هم به کلی قراردادی و یا وضعی است (نمودی از یک گفتمان انقلابی خاص). همچنین پرچم‌ها گاه تماما یا دستچینی از سازه‌های آنها در دلالتی مضاعف به صورت اسطوره (به تعبیر رولن بارت) در می‌آیند که در این کسوت معنایی متفاوت از معنای اصلی خود پیدا می کنند (برای نمونه استفاده از پرچم آمریکا یا سازه‌هایی از آن در آگهی‌های تجاری وتبلیغاتی).

پیش از پرداختن به ساختار دلالی موضوع این نوشته، باید به دو ویژگی پرچم و نشان آن اشاره کنیم. پرچم و نشان آن یا (به تعبیر احمد کسروی) "بنیاد"ی در تاریخ دارد و به مرور زمان پرداخته شده؛ یاآنکه، در پی رخدادی مشخص (شکل‌گیری و به رسمیت شناخته شدن یک ملت، انقلاب و دگرگونی ساختاری در یک کشور) برای نخستین بار طرح و وضع شده است. در همین‌جا باید گفت که آرم جمهوری اسلامی از نوع دوم است، اما ادعای تاریخیتی برای خود از نوع اول را دارد. این ادعا را بیشتر خواهیم شکافت.

ویژگی مهم دیگر ناظر بر پرچم به عنوان " چهارچوب" است و کارکرد ویژهٔ نشان‌ها و حتا رنگ‌ها در این چهارچوب. در چهارچوب یک پرچم نقوش و طرح‌ها به عنوان نشانه حد با لایی از "تکرار پذیری"[12] خود را آشکار می‌سازند، یا باید که آشکار سازند. شاید بتوان این ویژگی را به آن "الزام کورکورانه" ای تعبیر کرد که پیرس فقط برای وجه "نمودا ری" نشانه در نظر می‌گیرد؛ الزامی که ما را خود به خود از دال به مدلول می‌برد. اما از تکرار پذیری مراد ما در اینجا آن " نیرو" یی است که به طور عام معنای " دیگر " نشانه را دریک زمینه خاص القا می‌کند. اگر نقشی نتواند در قاب یک پرچم معنای "دیگر" خود را به سهولت القا کند (تکرار کند)، نمی‌توان آن را یک "نشان" در خور یک پرچم دانست. خط و خطوطی مبهم و بی‌معنا ست. از این روست که می‌بینیم در پرچمهای ملی اغلب از نقش سادهٔ عناصر طبیعی مانند ستاره، ماه و یا خورشید استفاده شده و رنگ‌ها نیز از رنگ‌های اصلی انتخاب شده‌اند و نه از رنگ‌های مرکب. براین مبنا، پرچم‌ها و نشان هایشان بید رنگ و در یک نگاه و بدون کوشش "ذهن تفسیرگر" معنای خود را ابلاغ می‌کنند. آرم پرچم جمهوری اسلامی چنین نیست. برای درک معنایی از آن به نگاهی دوباره و یا حتا چندباره نیاز داریم. مجموع سازه‌های آن، به سخن ساده، نقش یا نشانه‌ای آشنا را دربرابر چشم نمی‌گذارند.

نکته مهم دیگر اینکه، نخستین معنای " دیگر"ی که یک نشان در چهارچوب یک پرچم ایفاد می‌کند، و باید بکند،

Web2PDF
converted by Web2PDFConvert.com

معنایی است از زیبایی و موزونی.

هرچه حد تکرار پذیری یک نشانه در زمینه پرچم ملی بالاتر باشد، دلالت آن قوی‌تر، طبیعی تر و فراگیر تر است، هم در آن حال که، مشترکات عام تری را در میان مخاطبان خود بازنمایی می‌کند. آرم جمهوری اسلامی به دلایلی که خواهد آمد چنین نیست. حتا می‌بنیم که دلالت رنگ‌های آشنای سرخ و سبز در پس زمینه این آرم براثر زنجیره‌ای از تکرار یک کلمه به صورت تقلید ناشیانه‌ای از خط موسوم به "بنایی" رسایی خود را از دست داده‌اند. این تکرار زنجیروار کلمه‌ای ناخوانا را بر لبه‌های دو رنگ سرخ وسبز به صورت دو خط موازی، این " اطناب مخلّ" را، می‌توان به آسانی حذف کرد (چنانکه عملا هم در جاهایی چنین می‌کنند) تا دست کم رنگها در چهار چوب پرچم ایران باردیگر به حالت سنتی و تکرار پذیر خود باز گردند.

حال با استفاده از مقوله بندی پیرس از نشانه‌ها ببینیم که آرم جمهوری اسلامی در مجموع به عنوان یک نشانه در چه مقوله‌ای جا می‌گیرد و در وجه یا وجوح دلالی خود چگونه عمل می‌کند. نشانه‌ها را می‌توان به سه دسته متمایز مقوله بندی کرد و بلافاصله باید افزود که گاه اما یک "نشان" می‌تواند دو رگه یا چند رگه باشد و در دو یا در هر سه مقوله‌ای که خواهد آمد جا بگیرد:

نخست) در آرم‌ها و نشان‌ها عموما با نشانه‌ی اصطلاحاً " نگاره ای" iconic سرو کار داریم که با مدلول خود پیوندی را برمبنای شباهت و همانندی برقرار می‌سازد مانند نقش شیر، ستاره، خورشید،...

دوم) نشانه‌های "نمودار ی" indexicalکه نسبت یا نسبت‌هایی را با مدلول خود (شیئ خارجی) برقرار می‌سازند و آن را اغلب به صورت استیلیزه شده (هندسی شده) باز می‌نمایند مثل نقش صلیب شکسته بر پرچم آلمان نازی و یا نقش برگ درخت افرا بر پرچم کشور کانادا که بسته به خوانش ما می‌تواند هم نمودار ی باشد و هم نگاره‌ای.

سوم) نشانه‌های نمادین (به معنای خاص اصطلاح در نشانه شناسی) یا "وضعی" به تعبیر منطقیون قدیم که نسبت آنها با مدلول کاملا قراردادی است مانند واژه‌ها در زبان، رنگ‌های پرچم یا عبارت لااله... بر پرچم عربستان سعودی.

بایک نگاه گذرا می‌توان گفت که آرم جمهوری اسلامی در مجموع در هیچ‌کدام از مقولات بالا جا نمی‌گیرد. در این آرم سعی شده یک نشانه نمادین از نوع نوشتاری (کلمه الله) به صورت نشانه‌ای نمودار ی (مجموعه‌ای از نقش دو هلال و یک عمود در وسط...) درآید که ما نمی‌توانیم به آسانی مدلولی روشن برای آن پیدا کنیم. این ویژگی ما را به یاد ماهیت تعریف ناپذیر و ناهمگون خود جمهوری اسلامی می‌اندازد. ملغمه‌ای از تمامیت گرایی، سلطانیسم، پوپولیسم... ودر هر لحظه معین تاریخی همه آنها و هیچ‌یک از آنها. به دلیل ساختار دلالی "ابتکاری" این آرم و پرداخت خام ودلبخواهی آن مدلولی اگر بتوان برای آن یافت چیزی از جنس "نه این و نه آن" است؛ نوعی "مبهمات " در بیان تصویری. در نتیجه به عنوان یک نشانه نمی‌تواند در قاب یک پرچم به آسانی و روشنی معنا دهی کند (یا تکرار پذیر باشد).

پرسش اصلی این است که این آرم بر پرچم سه رنگ ایران چه نمودی از هویت ملی ایرانی را در خود دارد؟ چه رد و نشانی را از این هویت در آرم می‌توان یافت؟ می‌پذیریم که وجهی یا بخشی از هویت ایرانی اسلامی بودن این هویت است و می‌پرسیم که به جای منحنی‌های تودرتو (هلالین به تعبیر سازنده) و عمود وسط آنها (جزء قائم یا شمشیر به تعبیر سازنده) و دستهٔ بالای شمشیر (علامت تشدید به تعبیر سازنده) و این همه به عنوان نمودار ی ازاختلاط یک کلمه با نقش شمشیر، چرا مثلا از یکی از خطوط زیبا و در عین حال سادهٔ ایرانی برای نگاشتن کلمه الله به صورت یک نشانهٔ سر راست نمادین استفاده نشده است؟

مقایسهٔ این آرم با نشان شیر و خورشید ما را بیشتر به یافتن پاسخی برای پرسش اصلی نزدیک می‌کند. چنانکه می‌دانیم شیر و خورشید بنیاد تاریخی کهن و محکمی داشت. در مقایسه با آرم جمهوری اسلامی از اتفاق بیشتر هویت ملی/شیعی ایرانی را تعریف می‌کرد اگر بیادآوریم که این نشان را نخستین بار صفویان همچون نشان رسمی کشور ایران به کاربردند. همان سلسله‌ای که موجودیت ایران را به عنوان کشوری با مذهب شیعه در برابر امپراطوری سنی مذهب عثمانی به ثبت رساند و در واقع "بیرق" اسلام شیعی را با همین نشان شیرو خورشید در منطقه برافراشت. با این حال، چنانکه اشاره شد، آرم جمهوری اسلامی نیز مدعی بنیادی تاریخی برای خود است. این بنیاد در واقع بر اساس روایتی از یک لحظه ناب آغازین ساخته شده است. از قرار و به گفتهٔ طراح این آرم نقش هلالین در آن یادآور خطوطی است که پیامبر اسلام "بارها با شمشیر مبارکشان به عنوان امضا بر روی شن‌ها ترسیم کرده‌اند." حتا اگر به حافظه بصری راویان در نقل این روایت اعتماد کنیم (در حالیکه حافظه شنیداری آنها در نقل احادیث امروزه به شدت زیر سوآل رفته است)، باید گفت که از اتفاق بنیاد این آرم نیز همچون بنیاد اغلب روایات شیعه بر شن روان بنا شده است! [13]نکته مهم در اینجا این است که در مقایسه با نشان شیرو خورشید همچون نشانه‌ای "نگاره ای" با دلالت سر راست و بی رنگ آن ما برای دریافت معنای آرم جمهوری اسلامی به "ترجمان"interperatant (در اصطلاح پیرس) نه در ساختار خود این نشانه که در بیرون از آن و به صورت ضمیمه‌ای همواره چسبیده به متن اصلی نیاز داریم. این "ترجمان" برای یاری رساندن به ذهن تفسیر گر ما (عقل سلیم ما) در فهم و درک معنای نقوش هلالی و عمود میانی در این آرم چیزی است در حد یک کاتالوگ کشف رمز (کشف الحیل) مشتمل بر مقادیری جفریات.

چنانکه گفته شد نشانهایی هستند بدون بنیادی تاریخی که نمادی از یک تعلق ملی تازه و نوبنیاد را بر پرچم پاره‌ای کشورها رقم می زنند مانند نقش برگ درخت افرا بر پرچم ملی کانادا (نمادی از غنای طبیعی سرزمین، پاسداری از طبیعت و همراه با آن احترام به حقوق انسانی شهروندان، مفهوم نوینی از ملیت و غیره). در پی انقلاب ایران آرم " منحوس " شیر و خورشید به دستور رهبر انقلاب یکسره برافتاد و به جای آن آرم "مبارک " جمهوری اسلامی بر پرچم ایران نشست. این " بیرق اسلام" با توجه به نشانش هیچگونه تعلقی ملی را بر نمی‌تابد و با زبانی الکن ادعای نفی چنان تعلقی را دارد. برای این کار به ناگزیر هرگونه پیشینه تاریخی یک ملت را نادیده می‌گیرد؛ و در برابر، یک لحظهٔ آرمانی آغازین را به عنوان مبدا و بنیادی تاریخی برای خود برمی نهد تا نوعی تعلق فراملی و ناکجاآبادی را جایگزین تعلق ملی پیشین سازد: شکل کروی آرم (به ادعای طراح آن) که یادآور گفتمان جهانی انقلاب اسلامی است! این انکار هویت ملی و نوع رفتار یادشده را با تاریخ نه تنها در به اصطلاح " قرائت" غالب از اسلام به عنوان اساس ایدئولوژی رژیم حاکم، بلکه حتا به صورت خواست سوزان با زگشت به لحظهٔ آغازین، سال صفر تاریخ، لحظهٔ ناب " صدر اسلام" در گفتمان اسلام سیاسی نواندیشانهٔ شریعتی نیز می‌توان دید.

ممکن است گفته شود نفی هرآنچه مربوط به گذشته است، میل به گسستن از گذشته، خصلت اغلب گفتمانهای انقلابی در قرن بیستم بوده است. این نکته را می‌توان پذیرفت، اما بلافاصله و تا آنجا که به انقلاب ایران و موضوع این نوشتار برمی‌گردد، می‌توان پرسید با نفی نشان شیر و خورشید چه چیزی به جای آن گذاشته شده یا اثبات شده است؟ نادیده گرفتن گذشته (پیشینه تاریخی) را نه تنها در رفتار حاکمان اسلامی با گذشته دور بلکه حتا در رفتار آنها با گذشته نزدیک، باسابقهٔ یکی از زهرهای معاصر هم می‌توان دید. تاریخچه پیدایش آرم مورد نظر گواه بر این مطلب است. کشیدن آرم جمهوری اسلامی زمانی به یک طراح گمنام "تنفیذ" شد که هنر گرافیک در ایران دست کم دو دهه را با دستاوردها و جهش‌های درخشان پشت سرگذاشته بود. تا آنجا که می‌دانیم هیچ یک از سرآمدان شناخته شده این هنر در طراحی و یا حتا در انتخاب این آرم نقشی نداشته‌اند.[14]سپردن طراحی آن به شخصی ناشناخته و پرت از مقولهٔ طراحی هنری در عمل همهٔ آن دستاوردها و سرمایه‌های موجود را در زمینه هنر گرافیک در ایران به کلی نفی کرده است. سنخیت اجتماعی طراح نو رسیده این آرم ما را به یاد تبیین محمد رضا نیکفر از پدیده‌ای با نام "مهندس جوان اسلامی" می‌اندازد[15] این پدیده نه یک شخص بخصوص بلکه همچون نوعی ذهنیت همراه باگونه‌ای عملکرد از بدو پیدایش جمهوری اسلامی تاکنون دخیل در ماجراها بوده است: ترکیبی از بی ذوقی ذاتی و نوکیسگی فرهنگی با

Web2PDF
converted by Web2PDFConvert.com

عصبیت دینی و نوعی کشش شهوی به تکنیک مدرن. بر این ترکیب باید افزود نوعی عملکرد را در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و در اینجا در عرصهٔ هنری: دخالت کردن در اموری که اصلاً در حیطهٔ تخصص او نبوده است!

به ساختار دلالی این آرم " مهندسانه" بازگردیم. ضعف ساختاری آرم جمهوری اسلامی راه را برای دلالت‌های ثانوی و ناخواسته خود به خود باز می‌گذارد و چهارچوب پرچم نمی‌تواند همچون تعریفی جامع و مانع از هویتی یگانه عمل کند. کافی است یکبار آرم سیک‌های هند " نیشان صاحیب" را دیده باشیم تا این دلالت ثانوی همچون شباهتی باورنکردنی در برابر چشم ما خود را آشکار سازد. نمی‌توان این شباهت آرم جمهوری اسلامی را با "نیشان صاحیب" نادیده گرفت و آن را اتفاقی و از نوع "تواردات" ادبی دانست. بپذیریم که طراح این آرم تازه حتما پیش از کشیدن آن نگاهی به پرچم دیگر ملت‌ها و جوامع بشری انداخته است! یک طراح وارد از روی کنجکاوی حرفه‌ای بی شک چنین می‌کرد. سوای شباهت ظاهری باید گفت هردو آرم برای خوانده شدن ما را به دفترچه راهنمایی بیرون از متن خود احاله می‌دهند. دفترچه "نیشان صاحب" رموز این آرم را در بردارد یا می‌توان گفت "نیشان صاحیب" خود در مجموع رمزی از عرفانیات سیک و وقوف بر آن لازمهٔ تشرف به این آیین التقاطی ودر اقلیت است. اما در چهارچوب یک پرچم ملی چه جای این رمز و راز پردازی‌ها ست؟

در مقایسه این دو آرم، می‌بینیم که هردو کلمه الله (نشانه‌ای سمبولیک) را به صورت نشانه‌ای "نمودا ری" بازنگاری کرده‌اند. در "نیشان صاحیب" این نشانه نمودا ری با اجرایی محکم به نشانه‌ای نگاره‌ای (نقش دوخنجر خمیده) میل پیدا کرده است. در حالیکه، نیم دایره‌ها (هلالین) در آرم جمهوری اسلامی بیشتر به دو پرانتز خام و زمخت می‌مانند. سازه مشابه دیگر در این دو آرم نقش عمود وسط است به صورت ترکیبی از نشانه‌ی حرف "الف" ونقش شمشیر. در این میان عمود وسط در "نیشان صاحیب" آشکارا شکل شمشیر دو لبه‌ای را به خود گرفته که نمادی از وحدانیت، حقیقت، قدرت و آزادی در آیین سیک است. درحالیکه، در آرم جمهوری اسلامی تنها پس از خواندن دفترچه کشف الحیل آن است که می‌توان عمود وسط را به صورت ترکیبی از الف و شمشیر تجسم کرد. هردو آرم به نحوی از شکل دایره در ترسیم خود سود گرفته‌اند. دفترچهٔ کشف الحیل آرم جمهوری از ما می‌خواهد که هلالین متناظر را در این آرم به شکل یک دایره ببینیم؛ کرویتی که یادآور جهانی بودن پیام اسلامی انقلاب است. اما معلوم نیست و توضیح نمی‌دهد که چرا این کرویت را شمشیری از وسط به دو نیمه کاملا مساوی قاچ کرده است! در "نیشان صاحیب" اما دایره به صورت کامل هندسی خود (نشانه‌ای نمودا ری/ نمادین) وباد آور نقش‌مایه‌ای لطیف در میان جوامع کهن، شمشیر دولبهٔ میانی را درمیان گرفته و از خشونت آن کاسته است. دایره نمادی از بی‌آغازی و بی سرانجامی، پیشین و واپسین، بی زمانگی و مطلقیت در آیین سیک است.

هم آرم جمهوری اسلامی و هم تا حدی "نیشان صاحب" شباهت ناگزیر خود را به شکلی از نرینگیphallus نمی‌توانند از چشم پنهان کنند. با این تفاوت که، در نیشان صاحیب چشم باید از پختگی خطوط و انحناها عبور کند تا به این دلالت ثانوی برسد؛ در حالیکه، در آرم جمهوری اسلامی با همان نگاه اول به عمود وسط و هلالین دو طرفش این شباهت درجا خود را عریان می‌کند. آیا این شباهت نیز برای ما یادآور خصلتی از کل گفتمان نرینه محور تئوکراتیک پایه و اساس خود جمهوری اسلامی نیست؟ گفتمانی که در نصوص و یا متون کانونیش (بنیادینش) زن را پیوسته و آشکارا از دایرهٔ تخاطب خود بیرون رانده است؟ و حال قیاس کنید این نقش نرینه محور را با نشانه خورشید (اختر کاویان) نشسته بر گردهٔ شیر در پرچم سابق ایران. ما نمی‌دانیم دقیقاً از چه زمانی خورشید به عنوان گردونهٔ مهر و مجازی از مردانگیی که به مهر نسبت داده می‌شد به صورت کلمه‌ای مونث در زبان فارسی در آمد.[16] خورشید از معدود واژه‌ها در زبان فارسی است که همچون واژه میهن جنسیت مونث دارد. این جنسیت را به صورت شخصیت و نقش مایه‌ای زنانه در داستانهای عامیانه و در هنر نگارگری ایرانی می‌توان یافت. بیخود نیست که غیاث الدین کیخسرو از سلاجقهٔ روم به مناسبت الفتی که با مظاهر فرهنگ ایرانی داشت (از نامش چنین برمی‌آید)، فرمان داد تا چهره زیبای زوجهٔ محبوب خود را که شاهزاده خانمی گرجی بود همچون خورشیدی برسکه‌ها نقش کنند. به گفته کسروی (به نقل از تاریخ ابن عبری) این به پاس اسلام بود که با زنمایی صورت زن را بر نمی‌تابید و هم اینکه تمهیدی بود تا مردم از این نقش به نیت کیخسرو پی نبرند و "چنین پندارند که مقصود نقش صورت طالع پادشاه است. "[17]

در جستجوی رسایی و خوانایی

روایت خوانشی در آینده است؛ همواره در آینده خوانده می‌شود. هویت ملی ایران به عنوان یک روایت، یا مجموعی از روایت‌های متداخل، به رغم گسست‌ها و تغافل‌های تاریخی، اما در دفینه‌های باستانشناسی یا اوراق زردشدهٔ تاریخ مکتوب ازیاد نرفته است. این روایت هنوز خوانا است ؛ هنوز خوانده خواهد شد آرم جمهوری اسلامی نه نمادی از هویت ملی ایران، بلکه نمودی از خود جمهوری اسلامی است با دوگانگی‌ها یا چندگانگی‌های متناقض ساختاریش. ضعف ساختاری این نشان به نارسایی دلالی آن در "چهار چوب" پرچم ملی انجامیده است. این آرم نه نشانه‌ای با مدلولی signified"شناور" بلکه یک دال signifierگیج و گم است، آنهم در زمینه‌ای که نخستین و مهمترین وظیفه هر نشانه‌ای در آن رساندن معنایی از مجموعیت، تعلقی فراگیر، غرور، ثبات و جاافتادگی است آن هم به زیبایی و به سرراستی. اگر امروز آن را به عنوان نشان پرچم ایران می‌شناسیم (و می‌شناسند) نه به دلیل کارکرد نشانه شناختی و اجرای هنری این آرم که از روی عادت به تحمیل و تکرار آن در تبلیغات رژیمی ایدئولوژیک بوده که به استفاده از عنصر "تکرار" و تحمیل در پیام تبلیغاتی خود همچون دیگر رژیم‌های توتالیتر تا حد اشباع و حتا توهین به شعور مخاطب پیش می رود.

این آرم نه با زنمودی از هویت ملی ایران که در خور این هویت نیست. آن را مخدوش می‌کند و به تجربه دریافته ایم که مخدوش شدن هویت ملی سرآغاز به یغما رفتن "منافع ملی" است.

پانویس‌ها

[1]شواهد بسیار است، مثلا در این شعر فروغ:

آغوش مهربان مام وطن

پستانک سوابق پر افتخار تاریخی

لالایی تمدن و فرهنگ

و جق و جق جقجقه قانون...

ویا در سپهری آنجا که می گوید:

اهل کاشانم اما
شهر من کاشان نیست
شهر من گم شده است.

[2]مثلا نگاه کنید به برخی برداشت‌های حمید دباشی در کتاب زیر:

Iran: A People Interrupted, New Press, 2007

[3]با نگاهی به تعریف ارنست رنان از ملیت همچون عرصه ای از یاد و فراموشی در:

Renan E. : "What is a Nation" in Homi K. Bhabha (ed.), Nation and Narration, Rutledge, 1990. Pp.8-23

Web2PDF
converted by Web2PDFConvert.com

[4]تعبیری از استوارت هال Stuart Hall فرهنگ‌شناس معاصر جامائیکایی/ بریتانیایی

[5] با نگاهی به تعبیر پل ریکور از "خاطره" و روایت.

[6] با نگاهی به مفهوم "تاریخ" و "تاریخ نگاری" در نزد مارتین هایدگر.

[7] می توان در برابر "فریاد" مثلا در انگلیسی remembrance گذاشت.

[8] این تعبیر را از نقش مایه "بته" همچون سروی خمیده از زنده یاد هوشنگ گلشیری و از برهٔ گمشده راعی او به وام گرفته ام.

[9] آ. کریستنسن:ایران در زمان ساسانیان،ترجمهٔ رشید یاسمی ص 358 .

[10] خلاف نظر هومی ک. بهابها از دیگاهی پسااستعماری در تعریفی از ملت به عنوان روایت در پیشگفتار منبع پیشتر یادشده که می‌گوید:

"... Nations, like narratives, lose their origins in the myths of time"

[11] (C.S. Peirce (1839-1914

[12] "تکرار پذیری" iterability اصطلاحی است ساختار گشایانه و از دریدا. مفهوم قاب یا چهارچوب را در بحث از متن تصویری هم از این مکتب گرفته ام با این توضیح که، دریدا تکرار پذیری را در " زمینه" contextیک نشانه و بیشتر در بحث از متن مکتوب به کار می گیرد، اما زمینه و قاب را می توان دارای همپوشی هایی دانست.

[13] شواهد بر این مدعا کم نیست. مثلا از عبدالکریم سروش یاد می کنیم و گفته ای از او اخیراً در یک سخنرانی (نقل به مضمون) که اگرچه شواهد تاریخی نشان نمی دهد که امام زمانی به دنیا آمده و سپس غایب شده، اما ا لاماشاالله روایات شیعه داریم که امام زمانی به دنیا آمده و سپس غایب شده است.

[14] اظراح این آرم بعدها به مجله پاسدار اسلام دربارهٔ کار خود گفته است:

"... من که اصلاً این کاره نبودم. این طرح را باید گرافیست‌های بزرگ می‌کشیدند. کار من نیست. این کاری خدایی است، به من ربطی ندارد. این است که دوست ندارم خودم را سنجاق کنم. افراد فانی را به مسایل باقی متصل نکنید."

[15] محمد رضا نیکفر: "ایمان و تکنیک" در 26 ،www.nilgoon.org ژوئن 2013

[16] همچنن است نام خود مهر "میترا" که در زبان فارسی امروز نامی زنانه است.

[17] احمد کسروی: تاریخچه شیر و خورشید، رشدیه، 2536 نسخهٔ اینترنتی، صص 14-15

مطلب را به بالاترین بفرستید:

دسته بندی‌ها: اندیشه

کلیدواژه ها: آرم جمهوری اسلامی, رضا فرخ‌فال

نام (الزامی)

پست الکترونیکی (الزامی)

پارسی

ارسال نظر

Web2PDF
converted by Web2PDFConvert.com